

به بهانه انتشار دایره‌المعارف دستبافته داری استان کرمان

## هرگز از ستایش کار سرگ نهراسیم



علیرضا هاشمی‌نژاد

مدرس دانشگاه و پژوهشگر حوزه فرهنگ و هنر

کیفیت و کمیت آثار پژوهشی منتشر شده در شناخت ابعاد گوناگون فرهنگ کرمان در سه دهه اخیر در مجموع چندان راضی کننده نیست، این پژوهش‌ها در قالب پایان‌نامه‌های دانشگاهی، برخی تکنگاری‌های ذوقی و تعدادی پژوهش‌های روش‌مند به همت پژوهش‌گران مستقل، یا پژوهش‌گران مورد حمایت سازمان‌ها انجام گرفته است. از میان همه این آثار، البته تعداد اندکی هستند که قابل توجه و تأمل باشند، زیرا با کارکرد تحلیلی یا مرجع و یا مستندنگاری، بخشی از کمبودهای اطلاعاتی در باره فرهنگ کرمان را مرتفع کرده یا با تحلیل متفاوت در گسترش معرفت شناختی در حوزه فرهنگ و هنر کرمان مؤثر بوده‌اند. بدیهی است آرایه مصادیق هر یک از انواع آن، در این نوشته کوتاه نمی‌گنجد و هدف این نوشته نیز نیست. چند سالی است که در جریان پژوهشی با رویکرد مستندنگاری جامع در حوزه دستبافته‌های روستایی و عشایری کرمان هستم که توسط محقق محترم آقای عقیل سیستانی انجام گرفته و منتشر شده است. این پژوهش از جمله فعالیت‌هایی است که به درستی از مصادیق مستندنگاری قابل ستایش است و بخش مهمی از خلا کار تحقیقاتی روش‌مند در حوزه فرش را پوشش داده که به نظر مهم‌ترین ویژگی این کار سرگ است. تا کنون ۵ جلد از این اثر منتشر شده و جدای از اختلاف سلیقه نگارنده با پژوهش‌گر در برخی موارد، نتیجه کار قابل ستایش است. شاید اگر نام این اثر دایره‌المعارف نبود با محتوای کار همخوانی بیشتری داشت و اگر قرار بود دایره‌المعارف باشد باید در نوع تنظیم و تدوین محتوی، نگرشی دیگر حاکم می‌شد. اما تلاش محقق در شناخت، مستندنگاری، ریشه‌یابی و تحلیل برخی داده‌ها در نوع خود در مورد فرش کرمان بدیع و روشنگر است. این اثر اگر تنها منحصر به تصاویر هم بود باید مورد ستایش قرار می‌گرفت، زیرا مهم‌ترین بخش چنین آثاری مستندنگاری دقیق و همه شمول حوزه تصویری موضوع است. نکته دیگر، همت محقق در ورود به چنین چالشی است که به طور معمول باید از جمله دغدغه‌ها و حتی وظایف موسسات پژوهشی و دانشگاه‌ها باشد، ولی خلاء ظرفیت پژوهشی در این‌گونه مراکز، در کرمان مشهود و خوشبختانه که این کمبود توسط محققانی این‌چنین، در برخی موارد برطرف شده است. کتاب مورد بحث از سه منظر، قابل بررسی است. از نقطه نظر شیوه طبقه‌بندی و نوع‌شناسی با توجه به این‌که متکی به روش جمع‌آوری میدانی داده‌ها است موفق به دسته‌بندی قابل قبول از نظر گونه‌شناسی بافته‌ها و همچنین نقوش شده است. اما در تحلیل ریشه‌شناسی نقوش به ویژه به سمت نوعی جزئی‌نگری هدایت شده که به نظر می‌رسد به بازنگری تحلیلی نیاز دارد.

به نظر می‌رسد در مورد انتساب برخی نقوش به ایل‌ها و طوایف کوچک با کمی تسامح روبرو هستیم. در هر صورت دستبافته‌های عشایری کرمان در مجموع متأثر از فرهنگ چند ایل بزرگ است که مهم‌ترین آن‌ها در این منطقه ایل افشار است. این نظر کاملاً درست است که امکان تفکیک نقوش و انتساب دقیق آن‌ها به ایل‌های مختلف بسیار سخت است، اما حوزه نفوذ فرهنگ ایلی قابل ردیابی است. همچنین این‌گونه آثار که انگیزه تولید آن‌ها معمولاً با نوعی علاقه ناسیونالیستی آمیخته می‌گردد

در دانشگاه‌ها و مراکز دیگر بر آن تأکید می‌گردد همخوانی ندارد. متأسفانه مهم‌ترین تأثیر آثار پژوهشی در فضای دانشگاهی کسب امتیاز و ارتقاء است. شاهد این مدعا عدم فعالیت بسیاری از استادان پس از کسب رتبه‌هایی است که به هر ترتیب موفق به دریافت آن می‌شوند. اما در گذشته چنین نبوده است. به عنوان شاهد مثال دکتر زرین‌کوب که در ابتدای مطلب از او ذکری شد در سال ۱۳۳۹ به رتبه استادی نائل می‌شود، اما اکثر پژوهش‌های پرکار و بسیار تأثیرگذار او پس از این سال تألیف و منتشر شده‌اند که هیچ نیازی به امتیازات دانشگاهی نداشته است.

نکته دیگری که از بعدی با موضوع این نوشته مرتبط است مسائل مربوط به حوزه فرش کرمان و ابعاد گوناگون آن است که سال‌هاست گریبان فرش را گرفته و به درستی آسیب‌شناسی نمی‌شود. بنابراین شاهد هستیم که برنامه‌ریزی در ابعاد متنوع مرتبط با فرش از تولید مواد اولیه تا تولید فرش و تنظیم اقتصاد فرش و از آموزش تا پژوهش در فرش کرمان، واقعا باعث تأسف است. در حالی‌که سرمایه بالقوه فرش در کرمان در حدی است که با مدیریت درست به عنوان یکی از عوامل هویت بخشی و اقتصادی مهم می‌تواند موجب تحولی عظیم در فرهنگ و اقتصاد کرمان گردد. اما برنامه‌ریزان همچنان در سردرگمی مشغول آزمون و خطا هستند و نوعی سترونی را بر این حوزه حاکم کرده‌اند.

پیشینه آسیب‌شناسی فرش به سال ۱۳۰۴ قمری (۱۲۶۵ شمسی) و به نامه حسن خداداد به امین السلطان بازمی‌گردد. او در این نامه به بخش مهمی از عوامل مؤثر در رکود فرش که تا کنون نیز همچنان مورد بحث هستند اشاره کرده است. همچنین به مرغوبیت پارچه کرمان و همسنگی آن با پارچه‌های اروپایی نیز اشاره می‌کند. اما متأسفانه در گزارشی که چندی پیش از جلسه کمیته فرش کرمان مطالعه کردم در شگفت شدم که این مشکلات که سابقه شناخت آن‌ها به بیش از یک قرن می‌رسد، همچنان به قوت خود باقی هستند و موارد دیگر بی‌رونی فرش کرمان و ...

به نظر می‌رسد فرش کرمان در حوزه‌های پژوهشی و آموزشی و مسائل مربوط به اقتصاد نیاز به ساختار و تفکر مدیریتی نوینی دارد که فعلاً فاقد آن است. نه تشکیلاتی که متولی تولید و تجارت فرش است و نه تشکیلاتی که متولی آموزش و پژوهش فرش است، توان انجام وظایف خود را دارد. بی‌تردید باید تشکیلات آموزش و پژوهش در حوزه فرش کرمان با تفکری جهان شمول ایجاد و با افرادی توانا به عنوان یک اتاق فکر در کنار بخش تولید و تجارت، مدیریت فرش کرمان را برنامه‌ریزی کند.

تقویت بنیه آموزشی و پژوهشی و تمرکز در ایجاد یک مرکز قوی در کنار مباحثی که تا کنون مورد غفلت قرار گرفته‌اند مؤثرترین راهکار است که پرداختن به آن در حوصله این مطلب نمی‌گنجد. وعده به فرصتی دیگر.

آنچه که کاملاً هویدا است، به ویژه در حوزه علوم انسانی، در پارادکسی کامل با توصیف مراکز دولتی از وضعیت پژوهش در سال‌های اخیر است. سال‌هاست که جامعه حسرت حضور پژوهشگران پرکار و خود انگیخته‌های مانند پورداوود، سیدحسن تقی‌زاده، فروزفر، مجتبی مینوی، حمید عنایت، عبدالحسین زرین‌کوب، داریوش شایگان، سید حسین نصر، جواد طباطبایی، فریدون آدمیت، محمدعلی موحد، ذبیح‌الله صفا، مهدی محقق، پرویز ادکایی، جلال ستاری و ... برخی دیگر را می‌خورد. تا حدی که تصور عامه مردم در حوزه فرهنگ این است که این افراد به نسل و دورانی تعلق دارند که قابل تکرار نیست، و بنابراین از شمول الگوهای قابل دسترس نیز خارج شده‌اند. در بررسی آثار برخی از این استادان به این نتیجه خواهیم رسید، که در یک بازه زمانی ۴۰ ساله - برخی از این افراد - به اندازه ۴۰ سال یک دانشکده با متوسط ۴۰ عضو هیأت علمی فعالیت داشته‌اند. این هم فعالیت ماندگار، مؤثر و تکرار ناپذیر، به عنوان مثال محصول فعالیت پژوهشی ۴۰ سال یکی از دانشکده‌های حوزه علوم انسانی دانشگاه‌های کرمان را مقایسه بفرمایید با ۴۰ سال فعالیت پژوهشی عبدالحسین زرین‌کوب یا جلال ستاری و تأثیر آن را در جامعه علمی بررسی کنید؛ به چه نتیجه‌ای خواهید رسید؟ چه موانع و شرایطی موجبات چنین وضعی را فراهم کرده است؟

معمولاً موانع پژوهش را در دو گروه کلی این‌گونه معرفی می‌کنند: موانع مربوط به فضای استاندارد پژوهش، قوانین و مقررات، بودجه و امکانات و همچنین کاربرد نتایج پژوهش، و موانع مربوط به مدیریت، سیاست‌گذاری و نظام پژوهشی و فرهنگ پژوهش، که بر اساس ادعای دولت‌ها و متخلف در همه این شاخص‌ها اوضاع امروز بهتر از ۵۰ سال پیش است، اما چرا دیگر چنان آثاری تولید نمی‌شود؟ چه موانع واقعی باعث سترونی حوزه پژوهش شده؟ اگر به نتایج مقالات متعدد در باره آسیب‌شناسی پژوهش مراجعه کنید به اکثر موانع به درستی اشاره می‌گردد، اما به نظر می‌رسد همه موانع بازگشتی انکار ناپذیر به دو مانع اصلی توان متولیان پژوهش (پژوهش‌گران) و انگیزه آن‌ها در روی‌آوری به پژوهش دارد. البته در کنار موانع مرتبط با مدیریت، سیاست‌گذاری و نظام پژوهشی. به تعبیر دیگر، همه موانع بازگشتی انکار ناپذیر به فرهنگ پژوهش و آموزش دارد.

فرهنگ حاکم بر آموزش و پژوهش است که باعث شده اکثر افرادی که پژوهش از جمله وظایف آن‌ها است به درستی انتخاب نمی‌گردند و از طرفی انگیزه انجام پژوهش نیز در تحولی دردناک، معطوف به هدف اصلی پژوهش نیست، که در یک جامعه سالم ارتقاء فرهنگ و گسترش مرزهای دانش است، هدف از پژوهش معطوف به کارکردهای ثانویه مانند کسب امتیاز و درآمد مالی است. در چنین شرایطی انجام پژوهش پرکار و بلند مدتی مانند کار آقای سیستانی با هیچیک از انگیزه‌ها و اهداف فعالیت پژوهشی که امروزه

گاهی پژوهش‌گر را به سمتی هدایت می‌کند که نظرات ستایش‌گرانه‌ای ابراز دارد که شائبه سوگیری را قوت می‌بخشد، از جمله در دیباچه این اثر آمده است که: «دستبافته کرمان نفیس‌ترین، زیباترین و متنوع‌ترین دستبافته ایران و جهان به شمار می‌رود» که بیشتر بوی مفاخره می‌دهد. رویکردی که به ماهیت پژوهشی اثر لطمه می‌زند و در کمال تأسف در کرمان در بیشتر موارد رویکرد غالب است.

نکته دیگر، قالب صوری کتاب است که از نظر صفحه‌آرایی، نوع انتخاب حروف و ... برای یک منبع پژوهشی مناسب نیست و فرم را به کاتالوگی تبلیغاتی نزدیک کرده است. صفحه‌آرایی کاتالوگ با هدف تأثیرگذاری کوتاه مدت انجام می‌گیرد، اما یک اثر مرجع مورد استفاده پژوهش‌گران در طیف سنی متفاوت و در مدت زمان طولانی قرار می‌گیرد. بنابراین نوع صفحه‌آرایی ضمن رعایت این اصل کاربردی، باید در القای اعتبار ماندگار اثر پژوهشی نیز مؤثر باشد و حس اطمینان به اثر را تقویت کند.

موارد ذکر شده به هیچ وجه از ارزش‌های ماندگار این اثر نمی‌کاهد، به ویژه این‌که در سه دهه اخیر، انتشار تعدادی پژوهش کم‌مایه در کرمان از طرف برخی موسسات که هویت دولتی و نیمه‌دولتی دارند، فضای پژوهشی را در حوزه فرهنگ مخدوش کرده‌است. این آسیب تا حدی است که تسلط گفتمان عوام‌گرایی و تولید پژوهش‌های عقیم در آثار پژوهشی را در پی داشته است. محصول چنین شرایطی سهل‌پسندی و سهل‌انگاری در آثار پژوهشی است، و انتشار آثاری می‌باشد که در دستیابی به اهداف پژوهش ناکام بوده، اما باعث اتلاف وقت، بودجه و ... شده است. برخی از این آثار در کمال ناباوری با حمایت مؤسسات پژوهشی و حتی برخی دانشگاه‌ها منتشر می‌شوند، و مورد تقدیر هم قرار می‌گیرند، و شگفتا که در مورد اثر مورد بحث این نوشته، در استان سکوت می‌کنند. در فضای فرهنگی ما سال‌هاست که از ستایش کار سرگ می‌هراسیم. در هر حال انتشار دایره‌المعارف دستبافته‌ها را باید غنیمت شمرد و این پرسش را به طور جدی مطرح کرد که چرا از این دست آثار در دانشگاه‌ها و موسساتی مانند کرمان‌شناسی و ... کمتر انجام شده است؟ پرسشی که پاسخ در گرو آسیب‌شناسی دقیق پژوهش در معنای عام در دوره معاصر است که اگر در حد حوصله این نوشته اشاره‌ای به آن بشود خالی از لطف نیست.

در موضوع آسیب‌شناسی پژوهش به ویژه در سه دهه اخیر، مطالب فراوانی منتشر شده، اما به گواه برخی پژوهش‌های منتشر شده، هیچگونه تغییر رویکرد معنی‌داری در مراکز علمی و فرهنگی را شاهد نیستیم. البته بر اساس آمارهای مراکز دولتی به ویژه مرکز پژوهش‌های مجلس و ... ایران در تولید علمی، بالاترین سطح جهش علمی را در سال‌های اخیر داشته است. با یک بررسی ساده، اما این ادعا حداقل در حوزه علوم انسانی و هنر با واقعیت‌های موجود همخوانی ندارد.